



ویژه‌نامه
پنجاهمین سالگرد
شهید علامه سید اسماعیل بلخی



شاعر معترض

کح عصمت الطاف

چکیده

وقتی خواننده در کوچه و بازار غزل‌های شهید بلخی راه می‌رود و می‌خواهد از میان کالاهای عرضه شده بلخی مواد مورد ضرورتش را بگیرد، در کنار کالاهای دینی، اخلاقی، پندواندروز، انسان‌دوستی، عشق و محبت، کالای «اعتراض» را نیز به شکل مکرر و پی‌درپی در بیشتر دکان‌های شعر او می‌بیند. کم‌ترین غزلی را در دیوان بلخی می‌توان دریافت که در آن به شکلی از اشکال این کالا به نمایش گذاشته نشده باشد و این معنا تبلور نیافته باشد. اعتراض به شیوه‌های گوناگون و با لباس‌های رنگارنگ از پشت ویتترین‌های بیت‌های دکان بلخی خودنمایی می‌کند. این نوشته در پی آن است تا گونه‌های اعتراض بلخی را علیه کسان یا چیزها برای خوانندگان شعر بلخی بازگوید.

کلید واژه‌ها: اعتراض، نابسامانی، ظالم، ستم‌دیده، تقدیر.

«اعتراض» شهید بلخی در غزل‌هایش بر ضد نابسامانی‌های چون استبداد، تبعیض، جهل و خرافات است که محیط زندگی او را فرا گرفته بودند و هم‌نوعان او را نشانه رفته بودند:

دیگران را به فلک سبقت دانش به دوام
رفتن ما به عقب هم به دوام است این جا.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

«اعتراض» او علیه ستم‌گران، جباران، چاپندگان و متعصبان است؛ آن‌هایی که همواره روی گرده مردم سوار بوده‌اند و شیرۀ جان‌شان را با نیرنگ‌های متفاوت کشیده‌اند و خون رگ‌های‌شان را به گونه‌های مختلف و اشکال متفاوت چشیده‌اند:

ما به سر منزل مقصود چسان راه بریم؟

راهزن، رهبر و خس دزد، امام است این جا.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

این «اعتراض» زمینه این را نیز فراهم کرده بود که از یکسو به تعبیر علی شریعتی اصحاب زر، امت زور و صاحبان تزویر را به رعایت عدالت و برابری، انسان‌دوستی و هم‌دیگر‌پذیری بخواهد و از سوی دیگر ستم‌دیدگان، دردمندان، چابیده‌شدگان و مظلومان را به حرکت و ایستادن، به مبارزه و دفاع از حق، به اتحاد و تلاش ... بخواهد. از آن‌ها بخواهد که راه درخشان حسین (ع) را در بیداری و شجاعت، در دادخواهی و ظلم‌ستیزی دنبال کنند، هرگز تن به



ذلت و خفت، ستم‌کاری و مظلومیت ندهند، با شجاعت تمام در برابر بی‌عدالتی و نابرابری، بردگی و بندگی و ظلم و استبداد بایستند:

آزاده و ذلت هیئات! فلک سفله ز من کرده تمنای عجب
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۲۹)

حتا آن جا که می‌خواهد پندی به مخاطبانش بدهد، پشت این پندش نیز نوعی اعتراض پنهان است. اعتراض بر آن‌هایی است که در گرداب سیاه مظلومیت غرق‌اند و از مرداب گندیده جهل آب می‌خورند، هوای آلوده تقدیر را تنفس می‌کنند، از شب‌مانده‌های کم‌جرتی شکم‌های وامانده‌شان را پر می‌کنند. جرت گستاخی و نه گفتن در مقابل سرنوشت محتمل را به خود نمی‌دهند و هرگز سعی هم نمی‌کنند تا چراغ دانایی را در ایوان ذهن‌شان بیفزوند و آب تازه شجاعت را در حوضچه خانه‌های‌شان بریزند یا هرگز نمی‌خواهند در مرغزارهای خوش‌آب‌وهوای سعی و تلاش قدم بزنند و از شور و شیرینی اعتراض لذت ببرند:

اختلاف شیخ و صوفی علت واماندگی است

پای همت بسته، می‌گوید کاین تقدیر ماست

جز قفای کور رفتن علتی دیگر نداشت

این فلاکت‌ها که می‌بینی گریبان گیر ماست

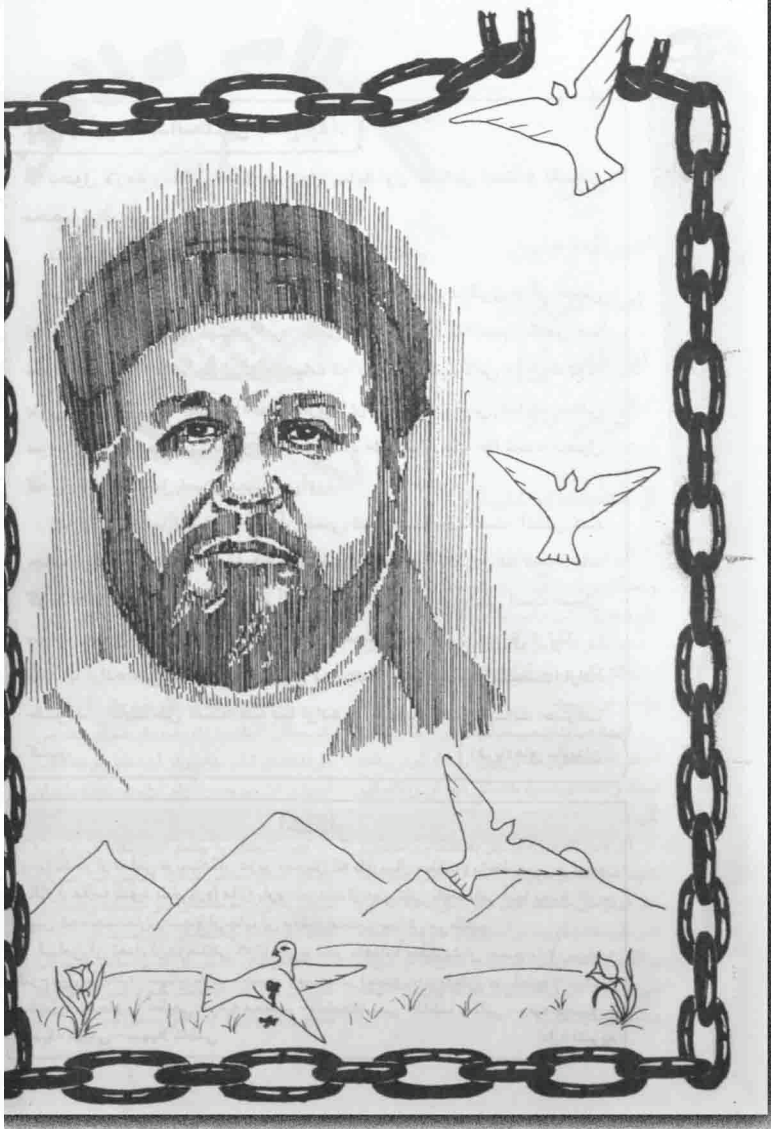
... گر متاع خانه را بردن مقصر دزد بود

خانه را بی‌پاسبان ماندن دگر تقصیر ماست.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۳۳)



عصمت الطاف



اعتراض‌های بلخی

۱. یکی از اعتراض‌های بزرگ بلخی که همواره در شعرهایش خودنمایی می‌کند و او را به عنوان شاعر معترض و ناراضی از اوضاع زمانش معرفی می‌کند، اعتراض از ستم‌کاران و ستم‌گری‌های‌شان است که در بالا نیز بدان اشاره‌ای رفت. او این اعتراضش را گاهی با یادآوری از ظلم ظالمان و زمانی با بیان نابسامانی‌های روزگارش بیان می‌کند. در کنار انتقاد از این ستم‌گری و بی‌دادگری از اصحاب قدرت که خود را مسلمان و رهرو دین اسلام می‌پندارند، یادی از زمان‌های پر از عدل و داد صدر اسلام می‌کند که گویی برای حاکمان ستم‌پیشه هم‌روزگارش می‌خواهد الگو معرفی کند:

پر کرده یکی بانک خود از خون ضعیفان
در بانک دل دیگری خون جگر افتاد.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۶۷)

در ادامه این غزلش می‌گوید که وقتی به بی‌دادگری‌های دست‌اندرکاران حکومت فکر می‌کردم، به تاریخ پر از عدل و داد عمر و علی برخورد؛ علی که حتا حاضر نبود یک شکم سیر نان جو بخورد؛ زیرا می‌ترسید که در شهری که گرسنگان و تهی‌دستان و بیچارگان آن هم کم نیستند، سیر خوردن از نان جو هم او را مرتکب ظلم کند:

یارب، چه شد آن عدل که در اول اسلام
از هیبت او ولوله در بحر و بر افتاد.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۶۷)

اما بر عکس به خودخواهی‌ها و نفس‌پرستی‌های قدرتمندان زمان خود که می‌بیند، دیگر کم‌ترین حسنی انسانی هم در وجود آن‌ها نمی‌بیند. نه تنها به خاطر دیگران گرسنه نمی‌ماند و از سرمایه خود به فقیران و بیچارگان هدیه نمی‌کنند که گنج و سرمایه انبان‌شان نیز از سرمایه مردم اند که آن‌ها مانند اژدها روی آن خوابیده‌اند:

از نان جوین سیر نمی‌خورد و همی‌گفت
هر کس که کند ظلم، به تحت سقر افتاد.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۶۷)

این اعتراض او تنها به دولت که خود زیر پرچم آن زندگی می‌کند، هم محدود نمی‌ماند. او از جنگ‌های بنیان‌کن و خانمان‌سوز دو جنگ جهانی و پیامدهای ناگوار آن بر زندگی انسان‌های جهان یاد کرده است، کارکرد سازمان ملل و طرفداران حقوق بشر و صلح و آرامش را نیز زیر سوال می‌برد:

چون تو نخفتی به ناز، می‌مکند رخنه‌ای
دزد در این کاروان، ای ملل متحد.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۶۸)

۲. یکی دیگر از اعتراض‌های بلخی، علیه خاموشی مردمی است که بی‌هیچ دادخواهی و اعتراضی تسلیم جور جباران و ظلم ظالمان شده‌اند، گردن روی چوبه قتلگاه گذاشته‌اند، منتظر فرود آمدن شمشیر ستم‌گران نشسته‌اند. به خود حق و جرئت کم‌ترین فریاد دادخواهانه‌ای را هم نمی‌دهند. همت گستاخی و شجاعت نه گفتن را در وجود خود سربریده‌اند و سبک‌سرانه و خفتانه بر مرگ آن‌ها گریه می‌کنند:

خواری و ذلت گرفت جای شجاعت، چنان
نام شجاعت از این صفحه قاموس رفت.

(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۵۸)

بلخی معتقد است که اگر چه ستم‌کاران و استبدادگران تقصیرکارند و کم‌کار، و ستم‌کاری‌ها و استبدادهای‌شان کارهایی اند نابخشودنی، اما مردم ستم‌پذیر و تاخت‌وتاز شده خودشان هم در این میان بی‌گناه و بی‌نقش نیستند. سکوت و تن دادن به سرنوشت دردآور و ذلیلانه که اربابان ستم و قدرتمندان ظالم برای‌شان رقم می‌زنند و تحمیل می‌کنند، خود جفای دیگری است که کمتر از جفای اصحاب فرعون و هم‌کیشان قارون نیست. مهر سکوت بر لب‌له‌شدگان، در واقع گذاشتن سنگ روی دیوار ظلم و ستمکاری است و کمک به معماران خودخواهی است که آرمان به پایان



بیدار و هشیار زندگی کنند. او می گوید حتی اگر این‌ها از دادن حقوق‌شان سرباز زنند، در صورتی که مردم پی‌گیر آن باشند، راه بیرون رفت و راه نجاتی ندارند. هرگز نمی‌توانند حقوق مردم را انکار کنند. به باور بلخی زمانی که خرمی بی‌صاحب باشد، پیدا است که خیلی‌ها به طمع آن دندان تیز می‌کنند.

به همین ترتیب او تنها از هم‌نسلان و هم‌روزگاران نیز شکایت نمی‌کند؛ بلکه بر خاموشی نسل نو نیز خرده می‌گیرد و آن‌ها را به بیداری دعوت می‌کند و به سوی روشن‌گری و نور می‌خواهدشان. می‌خواهد که همت به خرج بدهند و با ذکاوت و بیداری تمام جهان پیرامون و افعی‌های زهرآگین آن را به دقت زیر نظر بگیرند. نگذارند که این افعی‌ها به او و هم‌نوعان‌شان آسیب برسانند و زندگی‌شان را قربانی غریزه زخم‌رسانی کنند:

در پیچ و شکنج دهر، نومید نباید شد
مردانه در این وادی، با شور و نوا باشید.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

۳. شهید بلخی با آن که خود یک مبلغ دین است و همه گفته‌ها و سخنان‌ش را می‌خواهد توجیه دینی کند، یا به عبارت دیگر تمام حرف و حدیث‌های او از سرچشمه دین، قرآن، احادیث و روایات دینی آب می‌خورند، با آن هم نگاه بدبینانه‌ای نسبت به شیخ و زاهد دارد. نگاهی که تنها می‌توان در نگاه ژرف‌نگر رند شیراز و غزلیات او مشاهده کرد. خواننده فکر می‌کند این بدبینی هم زمانی چهره می‌نماید که او سعی می‌کند در اشعارش به شکل عارف پاک‌دل و سالک پاک‌نفس ظاهر شود و پای جای پای بلبل خوش‌آواز دری‌گوی شیراز بگذارد، در حالی که میان آن دو تفاوت‌های بسیار است:

تا نشان از شیخ و تزویر است، ما و جام می
صلح ممکن نیست، هر سو طعنه و تکفیر هست
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۴۹)

یا: صوفی به کار شرع خلل کرد از ریا
اما ز مکر و خدعه، به می‌اتهام شد.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

بلخی نیز مانند لسان‌الغیب همواره بر شیخ و زاهد مقدس مآب می‌تازد و جهان‌بینی دینی، ظاهرپرستی ریاکارانه و عبادت‌های عوام‌فریبانه آن‌ها را مردود می‌داند:
سجده کن بر خاک زندان، بلخیا، کز راه شیخ
با غرور بی‌گناهی در گناهان رفتن است.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۳۹)

در برابر این چهره منفی در شعر بلخی چهره مثبتی نیز وجود

رساندن بنای استبداد را در سر می‌پروانند. به باور بلخی، سکوت کردن در برابر بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها نیز شریک شدن در جرم و ظلم و یاری ظالمان در ستمکاری است و این، تیز کردن دندان‌های گرگ و شمشیر قاتلان است برای دریده شدن و در خون غلطیدن انسان‌های بیشتر. چشم‌پوشی و نادیده‌گرفتن خیانت خیانت‌کاران و بلند نکردن صدای اعتراض در حقیقت دادن چراغ به دست دزدی است که شب‌هنگام خواهش گوهر و یاقوت خواب را از چشمان بیماراش ربوده است و تا دروازه صاحب زر کشانیده است. بلخی تنها راه نجات از این وضعیت را بیداری و آگاهی می‌داند:

در بیابان طلب جویده باشد
عاقبت راهی به جایی بوده است؛
نردبان کاخ مقصد کوشش است
نارسی درس رسایی بوده است
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۴۰)

او می‌خواهد نسل نو چشمان ذهن‌شان را بگشایند و دنیای پیرامون خود را عمیق و دقیق به تماشا بنشینند، رفتارهای آدم‌های آن را زیر ذره‌بین بگیرند و در برابر گرگان خونخوار، زندگی گوسفندی اختیار نکنند. او مردم را به مبارزه کردن و ایستادن و نه گفتن تشویق می‌کند. او وقتی در برابر سکوت و ظلم‌پذیری نسل جدید طاقتش تاق می‌شود، می‌گوید:

مرا جام دل از این یاد، خون است
عروس وصل را داماد، خون است
لب شیرین دهد بر کوهکن پند
که مزد تیشه فرهاد، خون است
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۳۸)

هم‌چنین نسل نو را نیز به بیداری و بصیرت دعوت می‌کند، رسالتی بر گردن آن‌ها می‌نهد:

پدران عقده به دل رفت که شاید به شتاب
نسل آینده ما عقده‌گشا برخیزند
مدد ای همت و توفیق، که این قافله هم
هم‌چو طفلان نوآموز به پا برخیزند
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۹۳)

هم‌چنان او خفتگان روزگارش را به بیداری دعوت می‌کند، از آن‌ها سعی و کوشش می‌خواهد:

بی اثر نیست بلی، کوشش افراد، ولی
ای خوش آن روز که جمعیت ما برخیزند
کاروان رفت، به افلاک دیگر باز رسید
نشد آن لحظه که این قوم، زجا بر خیزند
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۹۳)

بلخی یادآور می‌شود که استبدادگران و مستبدان نمی‌توانند که ظلم و خیانت کنند و نمی‌توانند حقوق انسانی مردم را نادیده بگیرند، اگر مردم خود نیز در پی این حق‌شان باشند و همواره

از شیخ چو وحدت نشنیدیم، از آن روی
هر روز در این مدرسه آشوب دیگر هست
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۴۸)

محرم خلوت سرای دوست، نبود خودپرست
شیخ و زاهد زان سبب در آن سرا بیگانه بود.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۹۹)

۴. چیز دیگری که همواره بلخی در شعرهای خود بدان تاخته است، مسئله باور به تقدیر است و این هم از آن جای سرچشمه می‌گیرد که آدم‌های هم‌دوره بلخی هیچ کنشی به خاطر تغییر زندگی سیاسی اجتماعی شان از خود نشان نمی‌داده‌اند و همه چیز را تعریف شده در سرنوشت یا تقدیر خویش می‌انگاشتند؛ اما بلخی همواره آن را در شعرهایش رد کرده است، مانع و سدی در سر راه رشد علمی و پیشرفت فرهنگی مردم فرورفته تا خرخره در ظلم و بی‌عدالتی، نابسامانی و محنت می‌داند:

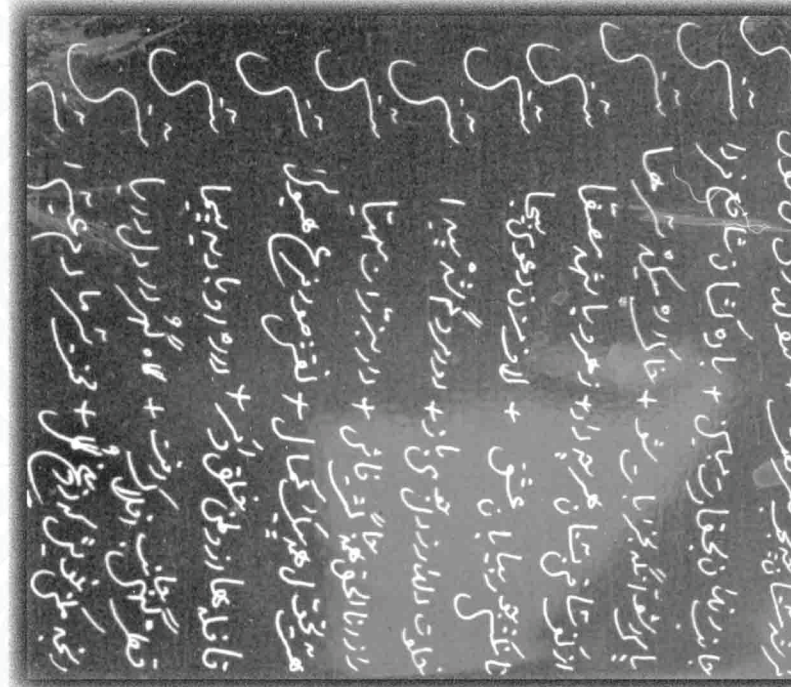
یک قدم کوتاه نمی‌گردد ره این کاروان
تا به غفلت‌گاه ما افسانه تقدیر هست.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۴۹)

۵. اعتراض دیگری که در شعرهای بلخی توجه خواننده را به خود می‌خواند، دنیادوستی و دل‌بستن به زندگی این جهانی است. دنیادوستی درست است که از یک سو آدم‌ها را به تلاش و کوشش وادار می‌کند؛ اما از سوی دیگر غفلت‌آورنده نیز است؛ غفلت از انسان‌ها و مسئولیت‌های انسانی، اخلاقی و دینی، غفلت از خداوند. به باور بلخی این دنیا دار آسایش و آرامش نیست؛ بلکه دار رنج است و ناکامی، دار تلخ‌کامی است و شوربختی. پس آن‌هایی که عمرشان را برای گرد کردن مال دنیا به خاطر آرامش و آسایش، کار بیهوده‌ای می‌کنند:

کام دل از این دهر، چه جویی؟ که پس از کام
ناکامی و صد محنت دلکوب دگر هست.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۴۸)

دید بلخی در این شعرها به گونه‌ای است که آدم‌ها در این دنیا باقی نیستند و این دنیا پل گذر است که با رنج و شکنجه، با شوربختی و محنت همراه است. آدها با بر دوش کشیدن بار گران زندگی سعی می‌کنند که این جاویدانگی را در عالم دیگر تحقق ببخشند. او باور دارد که هر وضعیتی ماندگار نیست؛ بلکه دوره افسول آن نیز فرا می‌رسد. شاید می‌خواهد بگوید که به این دنیا و منظره‌ها و تعلق‌های آن دل مبنیدید که روزی همه این‌ها را رها کرده، به جایی خواهید رفت که به باور او دل‌خوشی و رنج آن ابدی است:

تا که بر رخسار گلشن صبغه تغییر هست
هر بهار نوجوانی را خزان پیر هست
زندگی را آزمودستیم، جز کاخ جنون
نوبت تخریب دارد هر کجا تعمیر هست.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۴۹)



دارد که او نیز مانند حافظ همواره رفتار و کردار او را تأیید کرده است، با او همنوایی می‌کند:

ساقی تو جام بر کف و جانی به لب بیا
خوش تر ز درگه تو محل وقود نیست.
مرگی چو مرگ زاهد و صوفی نخواستم
بی‌زخم تیغ، مرده ما را نمود نیست
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۵۳)

در بیشتر غزلیات او می‌بینیم که دو چهره وجود دارد: یکی شیخ، زاهد، محتسب و واعظ است و دیگری رند و ساقی که اولی به خاطر نماز خواندن‌ها و دعا کردن‌ها و روزه گرفتن‌های ریاکارانه‌اش از دید بلخی ناخوب و دومی به خاطر داشتن درون پاک و کارهای خالی از فریب و ریا شخصیت قابل احترام و ستودنی است؛ اولی اهل دیر و مسجد است که با قرآن، دعا و نماز سر و کار دارد و می‌خواهد خاک در چشم خلائق جهان بزند و سود خود را ببرد و دومی اهل خرابات و میخانه است که با باده، شراب، جام، خم، بزم و پیمانانه سروکار دارد که فقط و فقط به فکر خدایش است. بلخی این هردو را در خداپاوری و خداجویی، اما به شکل متفاوت یکی می‌داند. او فکر می‌کند که راه این دو یکی است:

گر خرابات مغان، گر مسجد و میخانه بود
منظر چشم خلائق چهره جانانه بود
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۹۸)



وچو دامه
پنجاهمین ساله یاد
شهید علامه سید اسماعیل بلخی

هم چنان از دید بلخی راه دیگر بیرون رفت از این وضعیت و راه به پشت زدن عاملان نفاق و تفاوت، به دانایی و بینایی رسیدن مردم است؛ راهی که پیش از این نیز انسان‌ها را از دام ستم‌گران نجات داده است، آن‌ها را به خوش‌بختی رسانیده است:

جفا و فتنه ضحاک را که بر هم زد؟
درفش کاوه ایران به غیر علم نبود
هنوز مکتب سقراط و هم فلاطون است
رقاء و شهرت یونان به غیر علم نبود.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۸۹)

به همین ترتیب، بلخی عدم صلح و امنیت و عدم همدلی میان مردم را در فتنه‌هایی می‌داند که از سوی فتنه‌انگیزان و چاپلوسان و تزویرگران انداخته می‌شود:

شاه و رعیت به امن و صلح توان زیست
فتنه ارباب و میر اگر بگذارند
حاجت کشور به قرض غیر نیفتد
رشوده و رشوه‌گیر اگر بگذارند
ما و تو را جنگ نیست بر سر مذهب
مفتی و ملا و پیر اگر بگذارند
خانه به یغما نمی‌دهیم ولیکن
این همه دزد دلیر اگر بگذارند.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۲۹)

باری، این مثال‌ها و مثال‌های زیاد دیگری که می‌توان در غزلیات بلخی یافت، همه گواه بر این‌اند که انگشت انتقاد او علیه حکومت، شیخ و مردم بوده است. عمل کرد همان مردمی را مورد انتقاد قرار داده است که یا در برابر سرنوشت خود مسئول و حساس نبوده‌اند یا خود را چارپلاق در دامن تقدیر رها کرده‌اند، دست سعی و تلاش، استعداد و اختیار را از پشت بسته‌اند؛ همان مردمی که ناپایداری زندگی را از یاد برده‌اند، با چنگ و دندان به دنیا و منفعت‌های آن چسبیده‌اند و کرامت انسانی انسان‌ها را زیر پا کرده‌اند، به خاطر منفعت‌های خود آن‌ها را یا حقیر شمرده‌اند یا به جان هم انداخته‌اند تا از نعمت آرامش و سعادت به دور باشند. با در نظر داشت این نمونه‌ها است که می‌توان گفت که بلخی در شعرهای خود یک شاعر معترض است که گاهی از اوضاع روزگارش می‌نالند و زمانی از آدم‌های چاپلوس، فریب‌کار و بی‌عرضه آن شکایت دارد.

منبع

دیوان بلخی، تهیه و تنظیم موسسه فرهنگی امید، تابستان ۱۳۸۸.

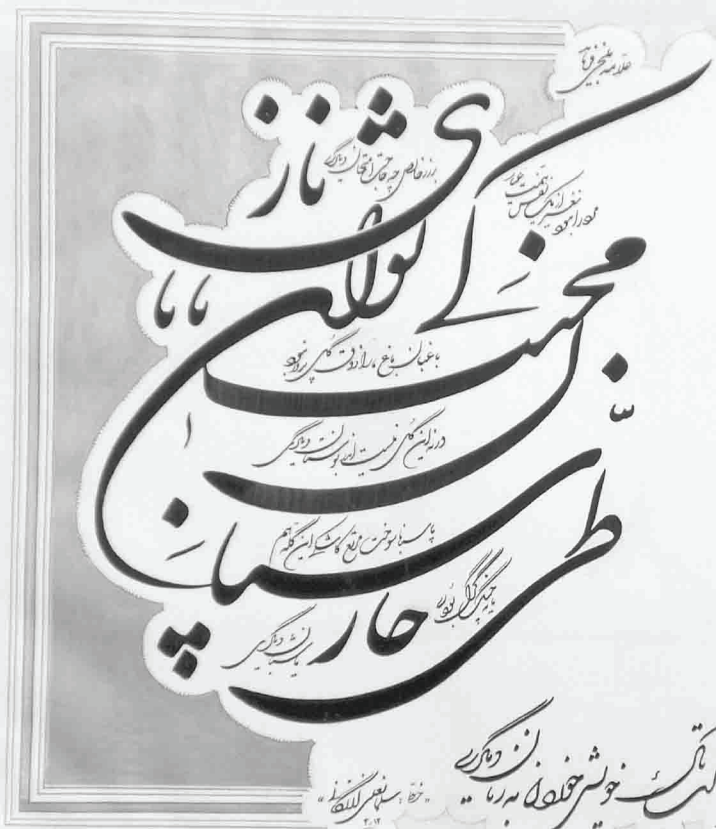
در این ماتم سرا بی اشک نبود دیده‌ای هرگز
یکی از بی کسی، دیگر ز بیداد کسان گرید.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۲۰۶)

۶. موضوع دیگری که همواره ذهن بلخی را می‌آزرد، نبود یک پارچگی، همدلی و هم‌رنگی میان مردم افغانستان بود. شاید ریشه این نفاق و شوربختی در شوره‌زار سیاست‌مداران ناهل و استفاده‌جو و متعصب می‌رسید که حتم دارم می‌رسید:

از چیست برادر به برادر شده بدبین؟
وز چیست مسلمان به مسلمان پی کین است؟
از تفرقه ماست نگر دشمن قرآن
در مسند اسلام همی صدرنشین است
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۳۹)

بلخی طبق عادتش راه بیرون رفت نیز از این بن‌بست را ارائه می‌کند و می‌گوید:

خود چاره این درد بود مهر و مواسات
اقبال و سیادت پی وحدت به یقین است
اسلام نداده است به ما فرق نژادی
هستیم برادر، چه به جاپان، چه به چین است.
(بلخی، ۱۳۸۸: ۱۳۹)



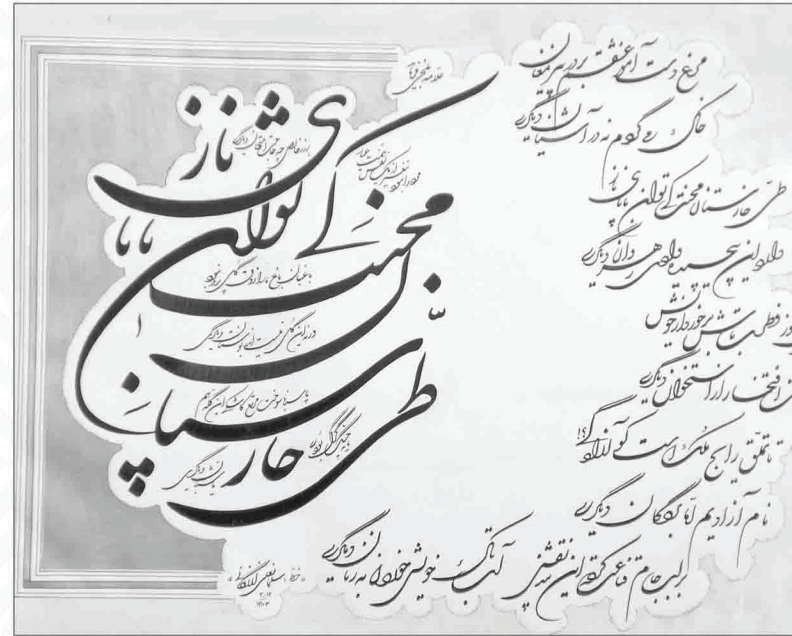
کشورهای اسلامی را به رسمیت بشناسد و نجات جامعه اسلامی را در وحدت و اتحاد مسلمین می‌داند و از مسلمانان می‌خواهد که برای رسیدن به استقلال و استرداد باهم وحدت و اتحاد کنند تا از این طریق دست کشورهای استعمارگر کوتاه شده و خودشان سرنوشت خویش را به دست گیرند.

واژه‌های کلیدی: علامه بلخی، آزادی، استقلال، شعر علامه بلخی .
مقدمه

آزادی از مفاهیم و اصطلاحاتی است که در ادبیات سیاسی معاصر بیشتر کاربرد داشته است و سیاست‌مداران از آن برای به دست آوردن قدرت و زعامت مردم بیش‌ترین سود را در این عصر برده‌اند و به‌ویژه در کشورهایی که فضای سیاسی بسته، بر آن حاکم است و مردم از نعمت آزادی برخوردار نیستند. رهبران سیاسی و سیاستمداران‌شان، آزادی و آزادی‌خواهی را شعار خود قرار داده‌اند. آزادی که از حقوق ذاتی و فطری بشر است از بدو تولد بشر تا اکنون، به معنی واقعی کلمه از این نعمت خدادادی خویش استفاده نکرده است و امروز هم از این نعمت ذاتی و فطری خویش به‌تمام معنا استفاده نمی‌تواند؛ ولی بشر در دوره‌های گوناگون تاریخ از آزادی و آزادی‌خواهی سخن گفته است و به‌خصوص انسان‌های امروز از آزادی بیشتر سخن می‌گویند و آزادی می‌خواهند و همه فریادگر آزادی‌اند؛ ولی تعریف بشر تاکنون از واژه مقدس آزادی متفاوت است و هر یک آزادی را به شکلی تعبیر می‌کند.

واژه آزادی در ادبیات پارسی به معنی رهایی، اختیار، حریت، قدرت عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب، آزادی و آزاده بودن است. در فرهنگ سخن، واژه آزادی را چنین معنی کرده است: «آزادی به معنی رها بودن از قیدوبند، نبودن مانع یا مزاحم برای انجام کاری، امکان عملی کردن خواست ما به صورت فردی یا جمعی اقدام و انتخاب بدون دخالت دیگران.» (انوری، ۱۳۹۰: ج ۱: ۸۹) و به اصطلاح آزادی عبارت از برخورداری مردم از حق تعیین و تبیین سرنوشت خود، در چارچوب قانون مورد قبول اکثریت، از طریق مشارکت آنان در انتخاب زمامداران، نظارت بر عملکرد حاکمان و انتقاد از آنان هست (جعفری، ۱۳۷۴: ۳۰-۳۴) یا به عبارت دیگر آزادی عبارت است از قدرت اختیار انجام آنچه کسی خواسته باشد، فارغ از مداخله دیگران انجام دهد. (کوئینتن، ۱۳۷۱: ۲۴۵) یا آزادی زیر تسلط دیگران قرار نگرفتن است تا اعمال اراده خویش. به تعبیر دیگر آزادی قرار ندادن اراده دیگران تحت سلطه اراده ما است (روسو، ۱۳۵۸: ۲۳۹) و در مجموع می‌توان گفت آزادی انجام اعمال و تعیین سرنوشت خویش بااراده خود از روی آگاهی در چوکات قانون همه‌پذیر و فراگیر است.

واژه مقدس آزادی در ادبیات پارسی به‌ویژه در ادبیات معاصر پارسی دری بیشتر منعکس شده است و بزرگان و شاعران این زبان نه تنها که این واژه پاک را وصف و ستایش کرده‌اند؛ بلکه موضوع و جان کلام‌شان را نیز آزادی و آزادی‌خواهی تشکیل می‌دهند و به‌وسیله هنر زبانی خویش آزادی را وصف و بیان کرده‌اند و مردم



انواع آزادی در شعر علامه بلخی

حسن علی مهجور

چکیده

علامه بلخی از شاعران و مبارزان بزرگ معاصر کشور ما است که برای نجات مردم از فضای تنگ استبداد، ظلم و مہیاکردن فضای آزادی برای زندگی بشر و هم‌وطنان خویش مبارزه کرد و در این راه جان خویش را از دست داد. علامه بلخی در شعر خویش ندای آزادی، آزادی‌خواهی را سر داده است. آزادی و آزادگی یکی از محتوای اصلی شعر علامه بلخی را شکل می‌دهد. آزادی عقیده، فکر، بیان و استقلال از ایده‌های آزادی در شعر علامه بلخی است. او با زبان صریح و آشکار این‌گونه آزادی‌ها را برای همه خواستار است و برای رسیدن مردم به این آزادی‌ها از همه مردم و به‌خصوص از هم‌وطنانش می‌خواهد که دست به مبارزه بزنند و علیه ظلم و استبداد و خودکامگی قیام کنند. به باور او با هراس و ترس ممکن نیست به آزادی و آزادگی رسید. علامه بلخی از ملل متحد می‌خواهد که چون دیگر کشورها استقلال جوامع و



جلد اول و دوم، ۱۳۶۳، رهبر آزادی، ۱۳۸۷، خروش آزادی، ۱۳۶۴ و... یاد کرد. (بلخی، ۱۳۸۷: ۱۹۳-۲۰۲) و هم‌چنین پایان‌نامه‌های زیادی در دانشگاه‌های افغانستان درباره علامه بلخی و اندیشه او نوشته شده‌اند، که درباره اندیشه آزادی در کلام او توجه نشده است و نگارنده در این نوشته انواع آزادی را در شعر علامه بلخی به بحث و بررسی گرفته است و در این نوشته تلاش شده است تا گونه‌های آزادی که شهید بلخی در اشعارش به آن‌ها پرداخته است و موضوع و مضمون کلام او را تشکیل می‌دهند، شناسایی و معرفی شوند تا باشد که حق آن شهید راه آزادی و آزادی خواهی ادا شده باشد.

استقلال

آزادی واژه‌ای است که به مفاهیم گوناگونی اشاره دارد و یکی از مفاهیم که آزادی به آن اشاره دارد، استقلال است و استقلال که بیشتر در آزاد بودن کشورها، در برنامه‌های کلان و بزرگ بیرونی‌شان مطرح می‌شود و این نوع آزادی است که یک کشور و دولت در برنامه‌های سیاسی و اجتماعی‌اش، این‌که تابع کشور و یا ملتی دیگر نباشد، مطرح می‌کند و استقلال عبارت است از: «در تصمیمات یا رفتار خود تابع دستور یا خواست دیگران نبودن، داشتن حق یا توانایی تصمیم‌گیری در اداره کارها، مستقل بودن، آزادی عمل داشتن کشوری در وضع و اجرای قوانین و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مربوط به خود.» (انوری، ۱۳۹۰: ۳۸۶).

علامه بلخی در شعرش خواستار استقلال کشورهای اسلامی است و ضمن کشورهای اسلامی برای سرزمین خودش نیز خواستار استقلال است و از نظر او جامعه اسلامی در سراسر جهان در اثر نزاع و کشمکش‌های داخلی‌شان و دست‌درازی‌های بیرونی بیگانه در بستر نفاق و تفرقه‌های مذهبی دچار بحران و جنگ‌های داخلی شده‌اند و تعدادی از کشورهای اسلامی به این دلیل استقلال و آزادی خویش را از دست داده‌اند و یا شماری از کشورهای اسلامی به‌طور مستقیم مستعمره شده‌اند یا به صورت غیرمستقیم در استعمار ابرقدرت‌های زمان و کشورهای غربی و شرقی قرار داشته‌اند و دارند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی‌شان دست‌باز نداشته‌اند و همیشه کشورهای مسلط در سیاست‌گذاری‌های بزرگ‌شان مداخله کرده‌اند و مطابق به میل خویش در کشورها و جامعه اسلامی سیاست‌گذاری کرده‌اند و دگرترین سیاست خارجی جامعه اسلامی را طوری تهیه کرده‌اند که به نفع خودشان باشند. چنین است که مانع وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی شده‌اند و اکنون هم متأسفانه کشورهای اسلامی زیادی دارای استقلال نیستند و برنامه‌های کوچک و بزرگ‌شان را به خواست قدرت‌های هم‌جوار و قدرت‌های جهانی می‌ریزند و مردم و دولت‌های‌شان در سیاست‌گذاری‌های خویش

را به آزادی و آزادی دعوت کرده‌اند و یکی از موضوعات ادبیات ضد استبداد و خودکامگی را در ادبیات پارسی دری آزادی خواهی شکل می‌دهد و یکی از بزرگان سیاسی، رهبر مدبر و شاعر برجسته معاصر ادبیات پارسی، علامه سید اسماعیل بلخی است که در کلام پرمحتوا و شعرش وصف آزادی و آزادی پرداخته است.

آزادی و آزادی خواهی از شعارهای اساسی زندگی او بود و او در زمانی از آزادی و آزادی سخن می‌گفت، که به زبان آوردن کلمه «آزادی» خود جرم پنداشته می‌شد و او در همچون عصری از آزادی و آزادی خواهی سخن می‌راند و خود از جمله رهبران آزادی خواه کشور ما بود و برای نجات مردم از زیر یوغ استبداد و خودکامگی در حیات خویش به مبارزه پرداخت تا بتواند مردم را نجات دهد و فضای بسته سیاسی آن دوران را شکسته و آزادی را برای مردم ستم‌کشیده خویش به ارمغان بیاورد، این مبارزه باعث شد، خود راهی زندان‌های مخوف حکومت شاهی آن وقت شود و از نعمت آزادی برای چندین سال محروم شد و در زندان‌های نمناک و مخوف ظاهر شاه نیز دست از مبارزه برنداشت و با زبان شعر به مبارزه خویش ادامه داد و پس از رهایی از زندان در راه مبارزه خویش برای آزادی مردم، از جام آزادی شربت شهادت را بر او نوشاندند که از زمان شهادت این پیر ستم‌ستیز تا امروز افکار و کلام او مورد بررسی پژوهشگران و دوستداران اندیشه او قرار گرفته است، که می‌توان به‌طور نمونه از پژوهش‌های که حول کلام و اندیشه او صورت گرفته است، چنین یادآور شد: سمینارهایی در بزرگداشت علامه بلخی برگزار می‌شد، که این سمینارها معمولاً در سالگرد شهادت او برگزار شده است که می‌توان از سمینارهای: اولین کنگره سیاسی - فرهنگی شهید علامه بلخی در سال ۱۳۶۶ و دومین کنگره سیاسی فرهنگی در تهران از طرف سازمان نصر و هم‌چنین سمینار تجلیل از بیست‌وسومین سالگرد شهادت علامه بلخی سال ۱۳۷۰ در بلخاب به ابتکار شورای حزب وحدت اسلامی، سومین کنگره بررسی شخصیت و افکار سال ۱۳۷۱ به کوشش شورای حزب وحدت اسلامی در مزار شریف و سمینار بررسی افکار و اندیشه‌های شهید علامه سال ۱۳۷۲ در مشهد یاد کرد و همین‌طور علاقه‌مندان و هواداران اندیشه‌های علامه بلخی ویژه‌نامه‌هایی را نیز نشر کرده‌اند، که می‌توان از ویژه‌نامه‌های: یادواره شهید سید اسماعیل بلخی از طرف شورای سازمان نصر در تهران، سال ۱۳۶۸، سید اسماعیل بلخی سفیر آزادی، سید حسن احمدی نژاد بلخابی به حمایت سازمان تبلیغات اسلامی، تهران سال ۱۳۷۴، ویژه‌نامه مجله پیام مستضعفین، سازمان نصر شماره ۵۷-۵۸ سال ۱۳۶۵ و مجله حبل‌الله، شماره ۲۵ سال سوم، ارشاد النسوان، شماره ۱۱ سال اول، پیام وجدان شماره ۱۳۹ سال سوم، شاهد یاران شماره ۶۴ سال ۱۳۸۹ و... یادکرد و هم‌چنین کتاب‌هایی که درباره علامه بلخی نشر شده است، از دیوان بلخی، جلد اول، ارگان نشراتی سید جمال‌الدین حسینی، تهران ۱۳۶۸، دیوان بلخی به کوشش مظفری، هاشمی، علوی نژاد و محمدکاظم کاظمی، ۱۳۸۱، فریادهای جاویدان، ۱۳۶۱ و ستاره شب دیجور، ۱۳۸۳ و سفیر آزادی ۱۳۷۴، مشعل توحید،

جملهٔ اسناد ما در کف جاسوس رفت.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۵۸)

علامه بلخی در اشعار پرمحتوای خویش خواهان رهایی جوامع اسلامی از قید و بندهای کشورهای و جوامع بیگانه شده است و از آنان می‌خواهد حلقهٔ سلطهٔ شان را که به گردن کشورهای اسلامی و مسلمین انداخته‌اند، از گردن مسلمین بردارند و برای دست‌یابی جوامع اسلامی به استقلال و استرداد، این پرسش‌ها را در شعر خویش مطرح و از جامعه‌های دیگر می‌پرسد: چرا جوامع و کشورهای دیگر بعد از جنگ دوم جهانی به استقلال و آزادی رسیدند و جوامع و کشورهای اسلامی از این نعمت محروم شدند؟ و چرا در استقلال و آزادی جوامع و سرزمین مسلمین بهانه‌تراشی شده است و تأخیر صورت گرفته است؟ در واقع علامه بلخی با طرح این پرسش‌ها از کشورهای ابرقدرت می‌خواهد که دست از استعمار جامعه‌های اسلامی بکشند و از ملل متحد می‌خواهد که استقلال کشورهای اسلامی را به رسمیت بشناسد و هم‌زمان با طرح این پرسش از کشورهای اسلامی می‌خواهد که استقلال خویش را به دست بیاورند:

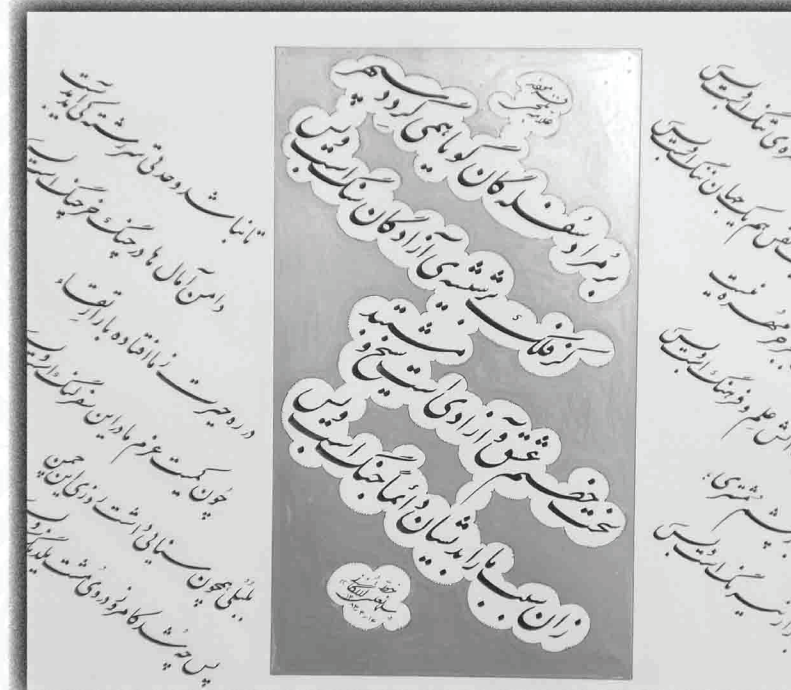
جنگ دوم از سنن، بس ملک‌ها آزاد کرد
از چهره در فرض ما امروز و فردا می‌شود؟
(بلخی، ۱۳۶۸: ۶۸)

علامه بلخی نداشتن استقلال کشورهای اسلامی را برای مسلمین ننگ و عار می‌داند و از مسلمین می‌خواهد که با تیغ وحدت، اتفاق، همت و غیرت، ریسمان اسارت را ببرند و کشورهای اسلامی را از چنگ کشورهای دیگر نجات بدهند و استقلال جوامع اسلامی را بگیرند و حفظ کنند و همان عزت و سربلندی صدر اسلام را دوباره به مسلمین برگردانند و از نظر او مسلمین با وحدت و اتفاق می‌توانند پیکرهای جدا و دورافتادهٔ جوامع مسلمین را به جامعهٔ اسلامی پیوند دهند و به ترقی، توسعه، پیشرفت و ثبات برسانند:

ای مسلمانان عالم! این همه ننگ شماست
ورنه بر قرآن و بر مسجد چه پروا می‌شود
ای خدا جویان باهمت! خدا را، همتی
عود اجلال و سمرقند و بخارا می‌شود
صد هزاران مسجد و قرآن اسیر اجنبی
یارب، استرداد این خیل اسرا می‌شود
با سلاح اتفاق و همتی و جنبشی
رفع ننگ و عار و تجدید مزایا می‌شود
الجزیر! بر شهیدانت ز ما بادا سلام
غم مخور، حال تو، بهتر از ملایا می‌شود
ای صبا! برگوز زندان با مسلمانان چنین
درد هجران شما یان هم مداوا می‌شود.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۹)

آزادی عقیده

انسان را می‌شود مانع شد که کاری را نکند و یا چیزی نگوید؛ ولی نمی‌توان مانع شد که فکر نکند و به چیزی که به نظر خود او



استقلال ندارند و نمی‌توانند برنامه‌های بیرونی خویش را طوری بریزند که به وحدت جامعهٔ اسلامی منجر شود؛ هر چند تعدادی از کشورهای اسلامی تلاش کرده‌اند که بحران‌های داخلی‌شان را حل کنند و به استقلال دست یابند؛ ولی متأسفانه تا امروز به این خواست‌شان نرسیده‌اند و نتوانسته‌اند بحران‌های داخلی‌شان را مدیریت کنند و جامعهٔ اسلامی را از این وضعیت و حالت اسفبار نجات بدهند و به اتحاد دست یابند و استقلال و آزادی را به ارمغان آورند و دست سلطه‌گران و استعمارگران را کوتاه کنند.

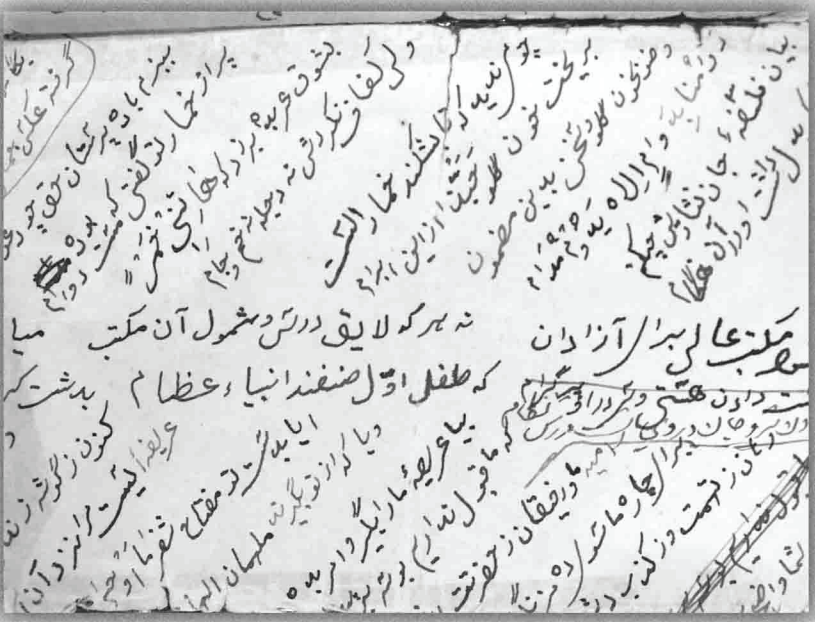
آزادی و استقلال جوامع اسلامی موضوع و ایدهٔ مهم شعر علامه بلخی را تشکیل می‌دهند؛ چنین است که یکی از موضوعات مهم شعر علامه بلخی استقلال جامعهٔ اسلامی است؛ زیرا استقلال خواهی از محتوای اصلی شعر علامه بلخی است. به باور علامه بلخی نفاق، تفرقه و نبود وحدت در بین مسلمانان و حيله و مکر دشمنان اسلام باعث شده است تا بعضی از کشورهای اسلامی استقلال‌شان را از دست بدهند و در سیاست‌گذاری‌های‌شان به کشورهای دیگر پناه ببرند و از کشورهای بیگانه، به خصوص قدرت‌های بزرگ جهان خواستار کمک شوند و این خواست بعضی کشورهای جامعه‌های اسلامی باعث شده است که همهٔ اسناد جهان اسلام و تمدن اسلامی به دست آنان بیفتند:

وای، مسلمان مگر وحدت ایمان نداشت
گاه بی انگلیس، گه به در روس رفت
حیلهٔ خصم عنود وحدت ما را ربود





وپیژدنامه
پنج‌هفتمین سالپاد
شهید علامه سید اسماعیل بلخی



درست است عقیده و باور نداشته باشد و به این دلیل دین اسلام آزادی عقیده را به رسمیت می‌شناسد که مصداق آن آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است (البقره: ۲۵۶)؛ به این معنی که در اسلام از آن جهت که عقیده قابل اجبار و اکراه نیست، آزادی عقیده وجود دارد (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۸۰).

آزادی عقیده از حقوق اساسی و خدادادی بشر است و یکی از گونه‌های آزادی انسان، همین آزادی عقیده و اندیشه است که در روزگار معاصر دانشمندان و اندیشمندان زیادی حول آزادی عقیده به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند و تعریف‌هایی را ارائه داده‌اند که به ذکر چند تعریف از آن در این جا بسنده می‌شود:

آزادی عقیده عبارت است از: «آزادی انسان در انتخاب و داشتن هر نوع اندیشه مذهبی، سیاسی و علمی» (گلمن، ۱۳۸۹: ۶۷) یا «عبارت است از این که هر شخصی، هر فکری اعم از اجتماعی، فلسفی، سیاسی، یا مذهبی که می‌پسندند و یا آن را عین حقیقت می‌پندارد، آزادانه انتخاب کند، بی آن که با نگرانی، بیم و تجاوز مواجه شود و به معنای آزادی انسان در انتخاب و داشتن هر نوع عقیده است.» (گلمن، ۱۳۸۹: ۶۸) و یا «آدمی در جامعه می‌تواند اندیشه‌ها و عقاید خود را ابراز دارد.» (تابش، ۱۳۹۳: ۲۹۱) و خداوند متعال نیز برای انسان آزادی عقیده داده است و انسان را مجبور به پذیرش دین و عقیده خاص نکرده است و به انسان صلاحیت گزینش دین و عقیده را داده است و به آنان راه درست و نادرست را معرفی کرده است و انسان را آزاد گذاشته است و اختیار داده است که کدام راه را در زندگی انتخاب کند و می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (البقره: ۲۵۶) و آزادی عقیده و اندیشه از محتویات شعر علامه بلخی است و از نظر علامه بلخی هر فرد بشر با استفاده از آزادی عقیده، مذهب و دین را که به نظر او درست و پسندیده است، انتخاب کند و به این دلیل یکی دین اسلام و دیگری مسیحیت را برای خود گزیده است:

گوش تمام شهر سوی یک آواز نیست
این به اذان گوش داد و آن پی ناقوس رفت.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۵۸)

به نظر بلخی مردم پند و وعظ هر خطیب را نمی‌پذیرند، عقیده و باوری که به نظر خودشان درست و صحیح‌اند، قبول می‌کنند و به آن عمل می‌کنند و از واعظ می‌خواهند که نرنجد؛ زیرا هر فرد یا گروه عقیده و باور خود را دارند یا که خودشان می‌پسندند، می‌پذیرند و هر عقیده و باوری را قبول نمی‌کنند و پیروی از هر عقیده و باوری را نمی‌پسندند:

واعظ! نشوی رنجه چون پندت نپذیریم
ما لهجه ارباب مقالات شناسیم
هرگز نروم از پی هر صاحب آواز
باب کرم و وقت مناجات شناسیم.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۲۷۸)

صاحبان عقیده و اندیشه برای حفظ آزادی عقیده و اندیشه‌اش، از هیچ‌گونه تهدید و قیدوبندی نمی‌هراسند و برای داشتن این آزادی

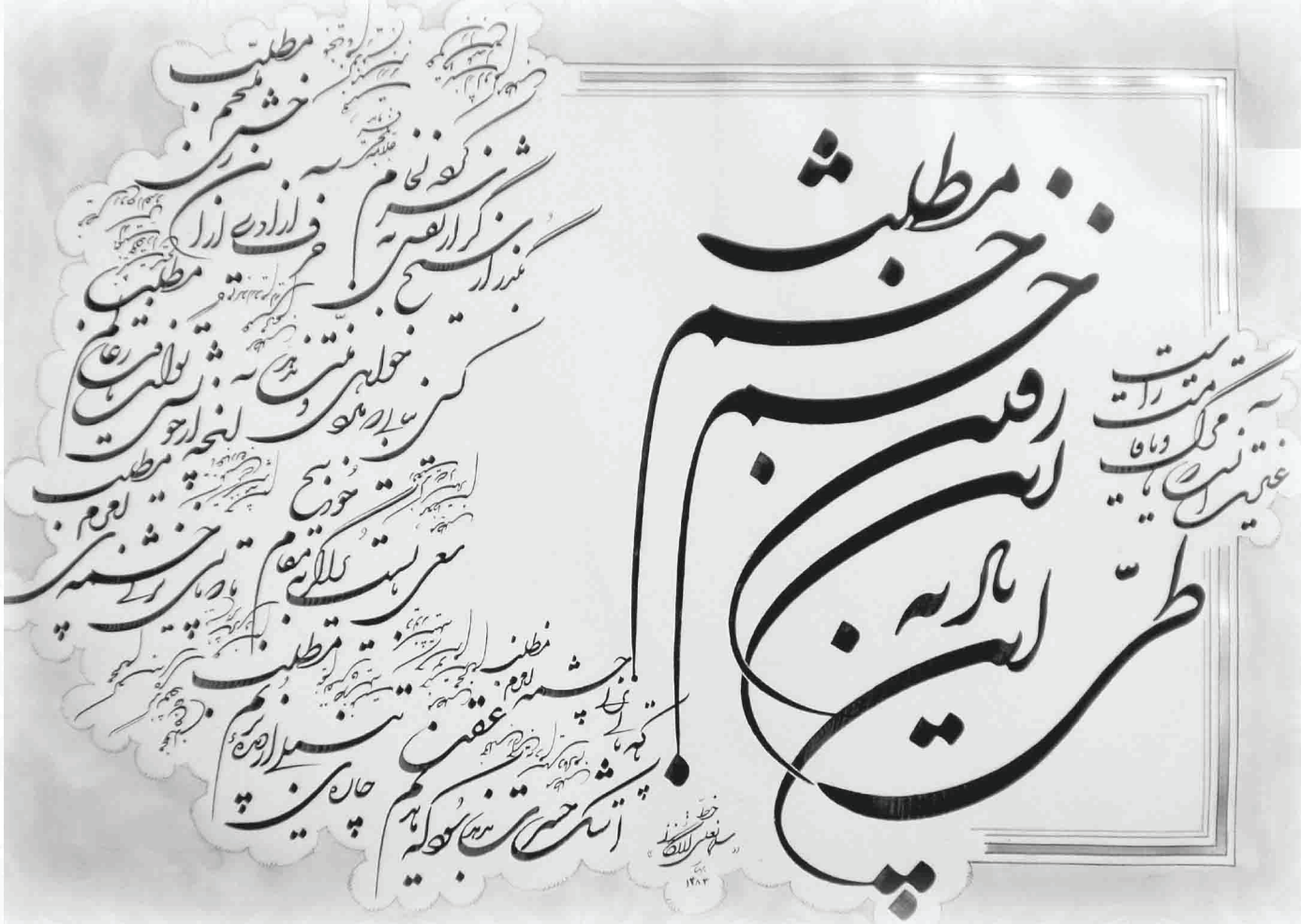
و به دست آوردن آن از هیچ‌گونه سعی و تلاش دریغ نمی‌ورزند و بلخی این موضوع را با اشاره به داستان منصور حلاج در شعرش بیان می‌کند. منصور به دلیل بیان عقیده و باورش بر سر دار می‌رود و بر دار و حتی در از دست دادن جان خود نیز از عقیده و باورش نمی‌گذرد و بر سر دار هم با صدای بلند «اناالحق» می‌گوید. منصور حلاج به این عقیده و باور رسیده بود و برای از دست ندادن ایمان و باورش از جان می‌گذرد و از عقیده خود نمی‌گذرد و تحت جبر و شکنجه عقیده خویش را تغییر نمی‌دهد:

دار، از لب منصور نیفکند اناالحق
آری که به آزادمنش، دار چه پروا؟
سرهاست در این راه بسی، گر سرما هم
شد خاک ره خانه خمار، چه پروا؟
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۱۱)

آزادی فکری

انسان یگانه موجودی است که دارای عقل و خرد است که به وسیله آن پدیده‌ها را می‌شناسد و مجهولات را کشف می‌کند و در مورد امور، مسائل و پدیده‌ها فکر می‌کند و نتیجه فکرش را در جامعه بیان می‌کند و نشر می‌کند و یا با عقل است که انسان، خوب را از بد یا مفید را از مضر تمیز می‌دهد و از هم جدا می‌کند و چیزهای خوب و مفید را برای خود انتخاب می‌کند و به دیگر هم نوعان خویش معرفی می‌کند و انسان یگانه موجودی است که حق دارد تا بدون هیچ‌گونه قیدوبندی در مورد مسائل و





آزادی فکری برای انسان‌های محروم از نعمت آزادی شده‌اند و از جمله علامه بلخی در شعرش خواستار آزادی فکری برای انسان است و آزادی فکری یکی از اندیشه‌ها و ایده‌های مهم شعر علامه بلخی است و برای بشر و به خصوص مردم کشور ما که از نعمت آزادی فکری محروم هستند و پرنده فکر بلندپرواز مردم را ستمگران و ظالمان در قفس نگه داشته‌اند، در شعرش خواهان آزادی فکری می‌شود:

ای جوان، هشدار کائن جا رشد فکر آزاد نیست
تیغ جوهردار ما خوابیده در زنگ است و بس.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۲۲۲)

انسان با داشتن تفکر و تعقل توانسته است فضاها را تسخیر کند و به خواسته‌ها و آرزوهای خود نائل آید و از نظر بلخی در عصر تمدن و به تعبیر خودش در قرن مشعشع افراد و ملت سرزمین ما حق علم و تفکر را نداشته‌اند و در این سرزمین فکر کردن، سعی ورزیدن ممنوع است و حق ابراز تفکر را کسی ندارد، مثل این که این سرزمین محبس و زندان فکر و استعداد بشر است:

علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع
آن چه در شرع حلال است، حرام است این جا.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۰۵)
شمع شعور بر کف و هر سو روند خلق
اذن بروز فکر منور به جیب کیست؟
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۸۲)
سهم ما هیچ شد از قرن مشعشع، «بلخی»

امور دنیا و ماورای دنیا فکر کند یا فکر خویش را در جامعه انسانی تبلیغ کند و آشکار کند و خداوند بزرگ برای انسان حق آزادی تفکر را داده است تا حول هر موضوع و امور فکر کند، نتیجه فکر خویش را بیان یا پنهان کند یا به آن عمل کند. این آزادی انسان از آیه هشتم سوره مبارک روم برداشت می‌شود، که می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا»، ترجمه: (آیا آنان با خود نیندیشیده‌اند که خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بر اساس حق و زمان‌بندی معین نیافریده است.) و آزادی فکری که در مقابل آزادی تن قرار دارد و در بعد غیر جسمانی مطرح است، از گونه‌های دیگر آزادی انسان است که در جوامع امروزی خیلی مطرح است و تعدادی زیادی از پژوهشگران درباره آن پژوهش‌هایی کرده‌اند و با این عنوان تحقیقاتی را انجام داده‌اند و تعریف‌هایی از آن ارائه داده‌اند.

آزادی فکری «آزادی انسان در تفکر و اعتقاد به نتیجه آن، اظهار و تبلیغ آن و عمل به آن است.» (گلمن، ۱۳۸۹: ۶۷) یا «زمانی انسان از آزادی فکری برخوردار است که بتواند بدون کدام جبر بیندیشد و به نتیجه آن معتقد شود، نظرش را بدون ترس ناشی از فشار خارجی بیان کند و یا پنهان کند، در نهان و آشکار به صورت فردی و جمعی بتواند به آن عمل کند و در راه تبلیغ و تعلیم آن به مانعی برنخورد.» (گلمن، ۱۳۸۹: ۶۷) و تعدادی از انسان‌ها از این آزادی محروم هستند و اندیشمندان و عالمان و آزادی خواهان در سراسر جهان در کنار خواستن انواع دیگر آزادی، خواستار و تحکیم



دور کنند و برای رسیدن به آزادی بیان مبارزه کنند:

بگو حق و به هر دیوار بنویس
چو نامردان و بی‌دردان نترسی.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۳۳۴)

نتیجه‌گیری

علامه بلخی شاعر معاصر زبان فارسی است و شعر پر محتوا و با لحن صریح او میراث پرارزش و گران‌سنگ است که از او به‌جامانده است و شعر او نه تنها که میراث ارزشمند فرهنگی است که در آن اندیشه و جهان‌بینی و فکر علامه بلخی نیز بیان شده است، ایشان در شعرش اندیشه و افکار خویش را به ما انتقال داده است و یکی از اندیشه‌ها و باورهای علامه بلخی آزادی و آزادی‌خواهی است که در شعر خویش آن را به صورت صریح و شجاعانه بیان کرده است و برای به دست آوردن آن زبان شعر را وسیله قرار داده است و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم ندای آزادی و آزادی‌خواهی را سر داده است و گونه‌های آزادی چون: آزادی عقیده، فکر، بیان و استقلال را در شعر خویش فریاد زده است و مردم را برای رسیدن به این آزادی‌ها فراخوانده است و خود قربانی‌ای مبارزه این گونه آزادی‌ها شده است

منابع و مآخذ

۱. انوری، حسن. (۱۳۹۰). فرهنگ بزرگ سخن، چاپ هفتم. تهران: انتشارات سخن.
۲. بلخی، سید اسماعیل (۱۳۸۷). رهبر آزادی (مجموعه شعر علامه بلخی)، تهیه و تنظیم کننده: سید محمد حسینی، مقدمه: سید محمد قاسمی، قم: ارگان نشراتی بنیاد فرهنگی - تحقیقاتی علامه بلخی.
۳. بلخی، سید اسماعیل (۱۳۸۸). دیوان علامه بلخی، تهیه و تنظیم: ناشر موسسه فرهنگی امید، کابل: موسسه فرهنگی امید.
۴. تابش، قنبر علی (۱۳۹۳). بحران سیاسی در شعر معاصر افغانستان، چاپ اول، کابل: انتشارات امیری.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۴). ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش.
۶. روسو، ژان ژاک. (۱۳۵۸). قرارداد اجتماعی، ترجمه غلام‌حسین زیرک زاده. تهران: شرکت سهامی چهر.
۷. قرآن کریم
۸. کوئنتن، آنتونی. (۱۳۷۱). فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۹. گلמן، دانیل (۱۳۸۹). هوش اجتماعی، ترجمه حمیدرضا بلوچ، تهران: نشر رخ مهتاب.
۱۰. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۹). یادداشت‌ها، جلد اول. تهران: انتشارات صدرا.

گویا کشور ما محبس استعداد است.

(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۲۴)

علامه بلخی با کنایه خیلی زیبا، از مردم می‌خواهد که برای پایان بخشیدن به این وضعیت و به دست آوردن آزادی فکری خویش اقدام کنند و آن را به هر نحوی که می‌شود، به دست آورند:
در دبستان تفکر نه قدم
مهد دانش را سر بازار نیست.
(بلخی، ۱۳۶۸: ۵۶)

آزادی بیان

آزادی بیان از آزادی‌های فردی اشخاص و از گونه‌های دیگر آزادی است که اشخاص با داشتن این نوع آزادی می‌توانند درباره آن چه می‌اندیشند و آن چه به باور او درست است یا نتیجه فکر و اندیشه خویش را بدون کدام مانع ابراز کنند و آن را در جامعه نشر دهند.

آزادی بیان در دنیای معاصر خیلی مطرح است و پژوهشگران و اندیشمندان از آن تعاریف زیادی را ارائه کرده‌اند و به باور تعدادی از آنان آزادی بیان، اختیار طبع و ابراز اندیشه آدمی است و انسان امروزی در هر جامعه خواستار آزادی بیان برای بشر است و از آزادی بیان دفاع می‌کند و در سرزمین ما مردم از این نعمت در اثر جور، ظلم و ستم محروم بودند و بلخی نداشتن آزادی بیان و نشر آن را در جامعه ما در شعرش چنین به تصویر می‌کشد، در واقع بلخی با این تعریض خواستار آزادی بیان شده است:

ارباب پند و عجز ز بیداد اهل جور
گویا به کام بسته زبان و امحمد!
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۰۶)

مردم از جور و ستم ستمگران و بیدادگران در جامعه ما به نظر بلخی نه تنها که حق ابراز فکر و اندیشه ندارند که از حق پرسیدن و فهمیدن پرسش‌هایشان نیز محروم هستند و علامه بلخی با این تعریض خواستار آزادی بیان برای انسان و به خصوص هم‌میهنانش شده است:

ما راست کشوری که مجال سؤال نیست
ورنه سؤال هست که دالر به جیب کیست؟
(بلخی، ۱۳۶۸: ۱۵۱)

به باور بلخی نه تنها مردم از آزادی بیان محروم هستند؛ جراید، رسانه، اصحاب جراید و قلم هم آزادی بیان ندارند و حقیقت و واقعیت‌ها را نمی‌توانند بیان و نشر کنند:

بیداد بر ضعیفان جایی نگشت تحریر
لا فیدن جراید از عدل و داد تا کی؟
(بلخی، ۱۳۶۸: ۳۳۶)

علامه بلخی به خاطر رسیدن اشخاص و مردم به آزادی بیان و پایان بخشیدن به این حالت، از مردم می‌خواهد که حق را بدون هراس و ترس در جامعه بیان و نشر کنند که در واقع او با این موضوع می‌خواهد بگوید که با ترس و هراس آزادی بیان به دست نمی‌آید و به خاطر به دست آوردن این نوع آزادی مردم باید هراس را از خود